

واژگان کلیدی

 معین‌شدگی نمود لایه‌بندی واگرایی زبان فارسی

افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی

دکتر مهرداد نغزگوی کهن*

دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینای همدان

چکیده

در دستورهای فارسی برخلاف مقوله‌های دستوری «زمان» و «وجه»، به مقوله مهم «نمود» توجه کمتری شده‌است. طبق تعریف، کلیه امکانات دستوری که برای بیان این سه مقوله در زبان‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، «معین» نامیده می‌شود. معین‌ها از رهگذر فرایند معین‌شدگی افعال قاموسی به وجود می‌آیند. معین‌شدگی از انواع فرایند کلی دستوری‌شدگی است. معمولاً امکانات دستوری حاصل از معین‌شدگی به صورت کلمه نقشی، واژه‌بست و وند تصریفی هستند. از میان این سه صورت، کلمات نقشی و واژه‌بست‌ها در مقام افعال معین جای می‌گیرند. موضوع اصلی این مقاله افعال معینی است که بیانگر مفهوم نمود هستند. در این راستا نمودهای ناقص، کامل، تقریب و آغازی مورد بررسی قرار می‌گیرد. شواهدی که اینجا عمدتاً از فارسی جدید ارائه می‌کنیم مبین دو نکته بسیار مهم است: اول این که فعل معین در عین حال می‌تواند چند نقش دستوری داشته باشد، و دوم این که دو یا چند فعل معین می‌توانند نقش دستوری یکسانی داشته باشند.

۱- مقدمه

«نمود»^۱ در کنار «زمان» و «وجه» از جمله مقوله‌های مهم دستوری فعل محسوب می‌شود. برنارد کامری^۲ (۱۹۷۶: ۳) با پیروی از آراء هولت^۳ (۱۹۴۳: ۶) نمود را ناظر بر ساختار درونی زمان در یک موقعیت می‌داند. تقابل میان نموده‌های «کامل»^۴ و «ناقص»^۵ از جمله اولین مفاهیمی بوده‌است که درباره آنها در زبان‌های جهان تحقیقات زیادی صورت گرفته‌است. منظور از نمود کامل، کامل شدن عمل فعل است و نمود ناقص نیز امتداد عمل فعل را بدون مشخص کردن پایان آن نشان می‌دهد. مثلاً جمله «تیم ما پیروز شد» به لحاظ نمود، کامل است، ولی جمله «علی درس می‌خواند» نشان‌دهنده نمود ناقص است. معمولاً در دستوره‌های سنتی، این تقابل نمودی، با زمان دستوری خلط می‌شود؛ مثلاً وقتی در دستوره‌های زبان فارسی لفظهای «استمراری» یا «ملموس» به کار می‌رود، آنها را می‌توان معادل «نمود ناقص» دانست. بعضی دیگر از مفاهیم نمودی که در زبان‌ها با امکانات دستوری بیان می‌شوند، عبارت‌اند از: نموده‌های آغازی^۶، تقریب^۷ و تکرارشونده^۸. نمود آغازی شروع رویدادی را نشان می‌دهد؛ نمود تقریب ناظر بر عملی است که در شرف وقوع است یا در شرف وقوع بوده، ولی اتفاق نیفتاده است؛ نمود تکرارشونده نیز رویدادی را نشان می‌دهد که به‌طور منظم تکرار می‌شود. اکثر این نموده‌ها با امکانات دستوری در زبان فارسی بیان می‌شوند.

به لحاظ صوری نمود را می‌توان با امکانات دستوری مختلف بیان کرد؛ از وندها گرفته تا دوگان‌سازی و استفاده از افعال معین و گاهی نیز ترکیبی از این چند مورد. مثلاً در زبان روسی، وندها نقش نمودنما را بازی می‌کنند، درحالی‌که در زبان چامورو^۹ از فرایند دوگان‌سازی^{۱۰} استفاده می‌شود. در زبان انگلیسی «افعال معین» نقش انتقال

-
1. aspect
 2. Comrie
 3. Holt
 4. perfective
 5. imperfective
 6. ingressive/inchoative
 7. proximal
 8. iterative/frequentative
 9. Chamorro
 10. reduplication

تقابل‌های نمودی را برعهده دارند و در زبان فارسی از «وندها» و «افعال معین» در بیان این نقش‌های دستوری استفاده می‌شود (برای مثال‌های دیگر نک. تیمبرلک، ۲۰۰۷: ۲۹۹؛ کامری، ۱۹۷۶). به‌رغم استفادهٔ زبان فارسی از دو امکان دستوری اخیر، در اینجا تنها به افعال معین می‌پردازیم. در زبان‌های جهان (از جمله فارسی)، از افعال معین، علاوه بر بیان مقولهٔ نمود، برای بیان مقوله‌های دیگر زمان دستوری، وجه، جهت و جز آن نیز استفاده می‌شود. از آنجاکه افعال معین از رهگذر دستوری‌شدگی پا به عرصهٔ وجود می‌گذارند، در بخش بعد به توصیف و تبیین این فرایند می‌پردازیم. شناخت دقیق چگونگی تکوین افعال معین بسیار مهم است، زیرا تحولات بعدی این افعال را برحسب منشأ اولیه می‌توان توضیح داد (کوتوا^۱، ۲۰۰۱: ۸).

۲- دستوری‌شدگی

دستوری‌شدگی فرایندی است که از رهگذر آن امکانات دستوری پا به عرصهٔ وجود می‌گذارند. در این فرایند، کلمات قاموسی با از دست دادن بعضی مشخصه‌های معنایی خود به‌صورت کلمات نقشی درمی‌آیند، کلمات نقشی نیز ممکن است به‌صورت واژه‌بست و سپس وند تصریفی درآیند. این تغییرات را هاپر^۲ و تراگو^۳ (۲۰۰۳: ۷؛ نیز نغزگوی کهن: ۱۳۸۷ و ۱۳۸۹) با نمودار زیر نشان داده‌اند:

جزء واژگانی آزاد < کلمهٔ نقشی > واژه‌بست < وند تصریفی

براساس نمودار فوق کلیهٔ امکانات دستوری، درنهایت ریشه در واژگان زبان دارند. افعال معین نیز از این قاعده مستثنی نیستند. این افعال غالباً در زمرهٔ کلمات نقشی جای می‌گیرند که از افعال قاموسی تمام‌عیار به وجود آمده‌اند، یعنی اکثر آنها در اولین مرحلهٔ تغییرات دستوری‌شدگی قرار دارند. باین‌حال ممکن است افعال معین آزاد، تبدیل به واژه‌بست شوند. در دستورها صورت واژه‌بست‌شده نیز فعل معین محسوب می‌شود. مثلاً در زبان انگلیسی صورت واژه‌بستی افعال معینی چون «will» مانند صورت کامل تلقی می‌گردد:

1. Kuteva
2. Hopper
3. Traugott

1. we will go to the movies.

2. we'll go to the movies.

در زبان فارسی نیز صورت‌های واژه‌بستی افعال معین را داریم (نک. ۳-۱-۲). چنان‌که در نمودار بالا دیدیم، واژه‌بست پایان تغییر در میزان دستوری‌شدگی نیست و تغییر می‌تواند ادامه یابد و واژه‌بست نیز تبدیل به وند تصریفی شود. سؤالی که در اینجا قابل طرح است این است که آیا اگر در زبانی یک وند تصریفی از فعل قاموسی سرچشمه گرفته باشد و همان نقش‌های افعال معین را بازی کند، باز می‌توان آن را «فعل معین» نامید؟ مطمئناً با اصطلاح فعل معین یا «فعل کمکی» که در فارسی کاربرد دارد و معمولاً معادل «auxiliary» در زبان انگلیسی به کار می‌رود، نمی‌توان جواب مثبت به سؤال فوق داد. نکته‌ای که در فارسی ایجاد مشکل می‌کند، خود اصطلاح فعل معین است، اگر به جای اصطلاح اخیر، اصطلاح «معین» را به کار ببریم، بسیاری از مشکلات ما، به خصوص در تعریف ماهیت صوری و نقشی این جزء حل می‌شود. جامع‌ترین تعریف برای «معین» را هاینه^۱ (۱۹۹۳: ۷۰) ارائه داده‌است. او با مرور تعریف‌های مختلف زبان‌شناسان و دستورنویسان از «معین» و بیان ضعف‌های هریک، آن را اصطلاحی پوششی و ناظر بر زنجیره‌ای از صورت‌ها می‌داند که از فعل قاموسی اولیه به وجود می‌آیند تا بیانگر زمان دستوری، وجه یا نمود باشند. طبق این تعریف، ریشه اولیه یک صورت آزاد یا مقید که مفاهیم زمان، نمود و وجه را در بر دارد، برای انتصاب آن به مقوله «معین» بسیار مهم است. بنابراین، حتی وندهای تصریفی نیز به شرط آنکه ریشه فعلی داشته باشند، معین به حساب می‌آیند. به همین دلیل کوتوا (۲۰۰۱: ۱۳) نیز که به تفصیل به «معین» پرداخته‌است، آن دسته از وندهای تصریفی را که مبین نقش زمانی/نمودی/وجهی هستند، «معین» تلقی می‌کند. در این مقاله، ضمن پیروی از تعریف هاینه، تنها زیرشاخه‌ای از اجزای معین، یعنی «افعال معین» را بررسی می‌کنیم. به عبارت دیگر، به معین‌های احتمالی فارسی که وند هستند، توجهی نداریم.

چنان‌که گفته شد، افعال معین از افعال قاموسی به وجود می‌آیند. در این تحول درواقع یک مقوله اصلی تبدیل به یک مقوله فرعی می‌شود. مقوله‌های اصلی عبارت‌اند از

1. Heine

«اسم» و «فعل» که در کلیه زبان‌های جهان یافت می‌شوند؛ مقوله‌های فرعی نیز در برگیرنده حروف اضافه، حروف ربط، ضمائر، افعال معین و اشاری‌هاست. هاپر و تراگو (۱۹۹۳: ۱۰۴) برآن‌اند که قیدها و صفت‌ها در جایگاه بینابینی قرار دارند، آنها در این راستا جهت بعضی از تغییرات دیگر در دستوری‌شدگی را با دقت بیشتری باز نموده‌اند:

مقوله اصلی < صفت/ قید > مقوله فرعی

این تبدیل‌ها معمولاً به صورت زیر است:

اسم < حرف اضافه/ حرف ربط

فعل < فعل معین/ حرف اضافه

در کتاب‌شناسی دستوری‌شدگی، برای بعضی از تغییرات فوق اصطلاحات فنی خاصی وضع شده‌است. مثلاً تبدیل افعال قاموسی به «معین»، معین‌شدگی^۱ نامیده می‌شود. همان‌گونه که گفتیم، معین می‌تواند هم افعال معین و هم وندها را در برگیرد. استفاده از این اصطلاح نیز به بنونیست برمی‌گردد (نک. هاینه، ۱۹۹۳؛ بنونیست، ۱۹۶۸).

برای بروز معین‌شدگی، بافت و بسامد وقوع بسیار مهم است (کوتوا، ۲۰۰۱: ۱). این فرایند در بسیاری از زبان‌های جهان از جمله فارسی اتفاق افتاده‌است. کلیه افعال معین فارسی با همین فرایند به وجود آمده‌اند. براساس تعریفی که از هاینه ارائه کردیم، روشن است که افعال معین مختلف در زبان فارسی حداقل منعکس‌کننده مقولات دستوری زمان، وجه و نمود هستند. باین حال، در این تحقیق تنها به آن دسته از افعال معین توجه شده‌است که در این زبان می‌بین نموده‌های مختلف‌اند. شواهدی که از فارسی در اینجا ارائه می‌شود، مربوط به دوره فارسی جدید^۲، یعنی فارسی دوران اسلامی است. فارسی جدید را نیز به دو دوره فارسی دری (کلاسیک) و فارسی امروز (نو) تقسیم می‌کنیم. منظور از فارسی دری، متون فارسی برجای‌مانده از قرن چهارم هجری تا تقریباً اواخر قرن هفتم هجری است. شواهد مربوط به فارسی امروز نیز اکثراً از گفتار روزمره سخنگویان فارسی یا فرهنگ فارسی عامیانه ابوالحسن نجفی انتخاب شده‌است. علاوه بر

1. auxiliiation

2. new persian

موارد مذکور، از شواهدی نیز استفاده شده‌است که متعلق به بعضی از گونه‌های زبان فارسی چون تاجیکی هستند.

۳- نمودها و انعکاس آنها در افعال معین فارسی

در این قسمت تنها به آن دسته از نمودها می‌پردازیم که برای انعکاس آنها از فعل معین استفاده می‌شود. مثلاً نمود ناقص هم با پیشوند تصریفی «می» بیان می‌شود و هم فعل معین. این حالت، یعنی استفاده از دو یا چند امکان دستوری مختلف برای انعکاس یک نقش دستوری واحد، لایه‌بندی^۱ نامیده می‌شود. روشن است که در اینجا تنها افعال معین مدنظرند و نه وندهای تصریفی، ولی باید توجه داشت که لایه‌بندی در افعال معین مختلف نیز قابل مشاهده است؛ یعنی گاهی برای بیان یک نقش دستوری واحد از دو فعل معین مختلف استفاده می‌شود. علاوه بر این مورد، شواهد دوره مورد تحقیق ما نشان می‌دهد که یک فعل (معین) می‌تواند دارای چند نقش دستوری مختلف باشد. به عبارت دیگر، یک صورت واحد می‌تواند چند نقش دستوری داشته باشد. به این وضعیت واگرایی^۲ می‌گوییم (برای توضیحات بیشتر در مورد لایه‌بندی و واگرایی نک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۹). در زیر به این لایه‌بندی‌ها و واگرایی‌ها در افعال معین اشاره می‌کنیم.

۳-۱- نمود ناقص

نمود ناقص ساختار درونی یک رویداد را توصیف می‌کند، بدون اینکه پایان آن را مشخص کند. کامری (۱۹۷۶: ۲۵) نمود ناقص را به دو دسته استمراری^۳ و عادتی^۴ تقسیم می‌کند. افعال «داشتن»، «بودن» و «ایستادن» منعکس‌کننده این نمود هستند.

۳-۱-۱- داشتن

در زبان فارسی از فعل معین «داشتن» برای نمود ناقص استمراری استفاده می‌شود. دستورنویسان ایرانی به این کاربرد فعل داشتن اشاره کرده‌اند، ولی معمولاً آن را در

-
1. layering
 2. divergence
 3. continuous
 4. habitual

مبحث زمان دستوری آورده‌اند (برای نمونه نک. حق‌شناس و همکاران، ۱۳۸۵: ۸۷؛ انوری و احمدی گیوی: ۱۳۸۵: ۵۸). در فارسی، فعل «داشتن» کاربردهای دیگری نیز دارد که اکثر آنها را در جدول شماره ۱ آورده‌ایم.

مثال	نقش
آنها هر کدام یک خانه بزرگ دارند. این کتابخانه اکثر کتاب‌های تخصصی را ندارد.	۱. فعل اصلی (مالک بودن)
وی اصرار داشت همه چیز را تجربه کند. آنها با دنیای خارج تماسی نداشتند.	۲. فعل معین (همکرد فعل مرکب) ^(۱)
داشتند غذا می‌خوردند. داشت پول‌هایش را می‌شمرد.	۳. فعل معین (نمود ناقص)
داشتم از ترس می‌مردم. دستمو بگیر، دارم می‌افتم.	۴. فعل معین (نمود تقریب)
اسبی که برنشسته داشت (میهنی، ۱۳۸۸: ۳۷۸)، مرقعی که پوشیده داشت (میهنی، ۱۳۸۸: ۱۰۴).	۵. فعل معین (نمود کامل/ ماضی نقلی). این کاربرد مخصوص قرون اولیه هجری بوده و از بین رفته‌است.

جدول ۱. کاربردهای مختلف فعل «داشتن»

کاربرد شماره ۳ مربوط به نمود ناقص استمراری است. این کاربرد بسیار متأخر است و دهقان^۱ (۱۹۷۲: ۱۹۸ و ۲۰۲) بر آن است دهخدا اولین نویسنده‌ای است که در نوشتار (در چرندوپرند) از آن استفاده کرده‌است؛ علاوه بر این، وی احتمال می‌دهد که کاربرد مزبور ناشی از لهجه تهرانی باشد.

۳-۱-۲- بودن

فعل «بودن» یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین امکانات دستوری تحلیلی برای بیان نمود ناقص و نمود کامل است. فعل معین «بودن» دارای صورت‌های واژه‌بستی است (لازار، ۱۳۸۴: ۱۶۷).

مفرد	جمع
-am	-im
-i	(-in) -id
(-e)-ast	(-an) -and

کاربرد این فعل در نقش نمود ناقص در ماضی نقلی است. در این ساخت، فعل معین معمولاً زمانی نقش نمود ناقص را بر عهده دارد که فعل اصلی از نوع حالتی^۱ باشد (برای توضیح در مورد چگونگی شناسایی افعال حالتی از افعال رویدادی^۲ نک. جکندوف^۳، ۱۹۸۳: ۱۷۰). به عنوان مثال در دو جمله زیر نمود ناقص داریم، زیرا عمل فعل به انتها نمی‌رسد:

- از وقتی به دانشگاه رفتم، مریض بوده‌ام.

- در زبان فارسی «بودن» دو نقش داشته‌است.

۳-۱-۳- ایستادن

در تاجیکی که از گونه‌های زبان فارسی جدید به شمار می‌رود، از فعل «ایستادن / استاده» «istodan/ist» برای نشان دادن نمود ناقص استمراری در زمان حال و گذشته استفاده می‌شود (پری^۴، ۲۰۰۵: ۲۲۶-۲۲۳):

- ۱- کرده ایستاده‌ام (می‌کنم).
- ۲- رفته ایستاده‌ام (دارم می‌روم).
- ۳- بچه‌ها بازی کرده ایستاده‌اند (بچه‌ها دارند بازی می‌کنند).
- ۴- دید که همشیره در پهلویش خنندیده ایستاده‌است (دید که خواهر(ش) کنار او دارد می‌خندد).
- ۵- نورعلی اسپش را به میخ بسته ایستاده بود که حاجی عمر نمایان شد (نورعلی داشت اسپش را به میخ می‌بست که حاجی عمر نمایان شد).
- ۶- وقتی من به خانه آمدم، زخم خوراک شام پخته ایستاده بود (وقتی به خانه رسیدم همسرم داشت غذا می‌پخت).

1. stative
2. eventive
3. Jackendoff
4. Perry

۷- در کوچه رفیقم را دیدم که با دختری صحبت کرده ایستاده بود (در خیابان دوستم را دیدم که داشت با دختری صحبت می کرد).
۸- تا آمدن شما من کار کرده می ایستم (تا زمانی که شما به اینجا برسید من کار می کنم).

۳-۲- نمود کامل

با نمود کامل موقعیت را به عنوان یک کل در نظر می گیریم، بدون اینکه توجهی به مراحل داشته باشیم که آن را می سازند (کامری، ۱۹۷۶: ۱۶). در زیر به بررسی افعال معینی می پردازیم که در تاریخ زبان فارسی این مفهوم دستوری را در بر داشته اند.

۳-۲-۱- بودن

فعل معین «بودن» برای بیان نمود کامل، در ساخت های ماضی نقلی و ماضی بعید به کار می رود. در دو جمله زیر که فعل ها به صورت ماضی نقلی هستند، اتمام کار را می رسانند:
۱- آن فیلم را قبلاً دیده ام.
۲- بستنی را به تنهایی خورده است (محاوره: بستنی را تنهایی خورده).

همان طور که می بینیم، فعل «بودن» در ماضی نقلی بیشتر به صورت واژه بست است، ولی در ساخت ماضی بعید صورت های واژه بستنی کاربرد ندارند:
۱- قبل از این که بیایی رفته بودم.
۲- این کت و شلوار را در عروسی برادرم پوشیده بودم.

۳-۲-۲- داشتن

چنان که در جدول شماره ۱ نشان دادیم، در بعضی از متون متقدم، از فعل «داشتن» برای نشان دادن نمود کامل استفاده شده است:
۱- اسبی که برنشسته داشت (میهنی، ۱۳۸۸: ۳۷۸).
۲- مرقعی که پوشیده داشت (میهنی، ۱۳۸۸: ۱۰۴).

هنوز هم می توان این کاربرد فعل «داشتن» را در زبان های ایرانی دیگر مشاهده کرد (نک. قریب و همکاران، ۱۳۸۳).

۳-۲-۳- ایستادن

در تاریخ زبان فارسی از فعل «ایستادن» نیز برای نمایش نمود کامل استفاده می‌شده‌است. از توضیحاتی که خانلری در مورد ماضی نقلی در فارسی میانه می‌دهد، می‌توان به این مطلب پی‌برد:

در فارسی میانه (پارسیک) این زمان [ماضی نقلی] از ماده ماضی، یعنی صفت مفعولی با صیغه‌های مضارع اخباری فعل «ایستادن» ساخته می‌شود:

۱- آ‌م‌د ایستید= آمده‌است.

۲- گ‌ف‌ت ایستید= گفته شده‌است (خانلری، ۱۳۷۴: ۲/۲۴۹).

۳-۳- نمود تقریب

نمود «تقریب» ناظر بر عملی است که در شرف وقوع بوده و یا در شرف وقوع است، ولی اتفاق نیفتاده‌است. از توجه زبان‌شناسان به این نمود در مقام جزء معتبر دستوری در زبان‌های جهان، مدت زیادی نمی‌گذرد. در واقع تقریباً از دهه هفتاد زبان‌شناسان به نمود تقریب توجه کرده‌اند. کامری از اولین کسانی است که از آن به‌عنوان یک مقوله دستوری متمایز در زبان‌های جهان نام برده‌است (کامری، ۱۹۷۶: ۶۵-۶۴؛ همو، ۱۹۸۵: ۹۵). وی از تقریب با عنوان احتمالی^۱ و آینده نزدیک^۲ یاد می‌کند و بر این نکته پای می‌فشارد که این صورت تمایز دستوری ایجاد می‌کند. بعدها هاینه با توجه دقیق‌تر به این مفهوم، تقریب را به‌عنوان یک مقوله دستوری تمام‌عیار که بیشتر ناظر بر نمود معرفی می‌کند (هاینه، ۱۹۹۲). کونیش^۳ (۱۹۹۳: ۲۶۵) با تحقیق بیشتر درباره این مقوله دستوری، اصطلاح انگلیسی «proximative» را برای آن برمی‌گزیند. از این زمان به بعد، زبان‌شناسان بیشتر از اصطلاح اخیر برای اشاره به این مقوله دستوری استفاده می‌کنند (نک. هاینه، ۱۹۹۴؛ هاینه و دیگران، ۱۹۹۳؛ هاینه و کوتوا، ۲۰۰۱؛ روماین^۴، ۱۹۹۹). یکی از نشانه‌های مهم تقریب این است که می‌توان آن را در بافت‌های مربوط به زمان حال و گذشته به‌کار برد. این امر نشان می‌دهد زمان دستوری در این مقوله دستوری حائز

1. prospective
2. Immediate future
3. König
4. Romaine

اهمیت نیست، یعنی تقریب صرفاً یک امکان دستوری نمودی است و مشخصه اصلی معنایی‌اش در شرف وقوع بودن^۱ است و مانند زمان دستوری مشخصه اشاری^۲ بودن را ندارد (نک. کامری، ۱۹۷۶: ۲؛ کوتوا، ۲۰۰۱: ۹۲).

ساخت دستوری تقریب در زبان‌هایی با ریشه متفاوت و حوزه جغرافیایی کاملاً متنوع وقوع دارد. هاینه (۱۹۹۲) به زبان‌های زیادی در افریقا اشاره کرده‌است که مفهوم تقریب در آنها دستوری شده و کاربرد دارد. کوتوا (۲۰۰۱: ۹۳) نیز مثال‌هایی از زبان‌های اروپایی و غیراروپایی (از جمله فارسی، با فعل معین «خواستن») به دست داده‌است^(۳). اصولاً در دستور زبان‌های فارسی به «نمود» و انواع آن توجه چندانی نشده‌است. این امر به‌خصوص در مورد نمود تقریب بیشتر صدق می‌کند. محققان ایرانی گرچه متوجه مفهوم نمود تقریب در زبان فارسی شده‌اند، ولی آن را معمولاً در بخش «زمان دستوری» آورده‌اند، در صورتی که تقریب یک مقوله صرفاً نمودی است و مانند بعضی نمودهای دیگر با زمان دستوری ارتباط چندانی ندارد. در ادامه، ضمن توصیف افعال معینی که مفهوم نمود تقریب را در بر دارند، به نظرات محققان ایرانی نیز اشاره خواهیم کرد.

۳-۱-۳-۳- داشتن

یکی از موارد کاربرد فعل معین «داشتن»، بیان نمود تقریب است:

۱- داشتم از ترس سخته می‌کردم.

۲- دارم می‌روم.

جهان‌پناه تهرانی با توضیح دقیق و مفصل این معنای فعل «داشتن»، به‌درستی به نکته مهمی اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که کاربرد مفهوم «در شرف وقوع بودن»، مانند مفهوم «استمرار» در فعل معین «داشتن» به نوع فعل بعدی بستگی دارد. در این راستا، وی به تقسیم افعال زبان به دو دسته لحظه‌ای و تداومی اشاره می‌کند و بیان می‌کند که اگر بعد از فعل «داشتن» فعل اصلی لحظه‌ای باشد، کاربرد فعل معین «داشتن» از نوع «در شرف وقوع بودن» یا همان «تقریب» خواهد بود، اما در صورتی که فعل بعدی از نوع تداومی باشد، کاربرد فعل معین «داشتن» بیان استمرار یا همان نمود ناقص خواهد بود. جهان‌پناه افعال لحظه‌ای و تداومی را به‌صورت زیر تعریف می‌کند:

1. imminence
2. deixis

افعال لحظه‌ای افعالی هستند که حالات یا اعمال لحظه‌ای را می‌رسانند؛ یعنی حالات یا اعمالی که امتداد و جریان آنها کوتاه است، چنان‌که تقریباً نادیده گرفته می‌شود، ولی انتهایشان مشخص است. مثلاً افعال «افتادن»، «سکته کردن» و افعالی مانند آنها در زمره افعال لحظه‌ای قرار می‌گیرند... افعال تداومی، افعالی هستند که اعمال یا حالات بیان‌شده توسط آنها با تداوم همراه است و ابتدا و انتهایشان مدنظر نیست و نادیده گرفته می‌شود. مثلاً افعالی چون «خوابیدن»، «خواندن» و مانند آنها از جمله افعال تداومی هستند (۷۱-۷۰).

علاوه بر دو دسته فوق، جهان‌پناه به نوع دیگری از افعال نیز اشاره می‌کند که وابسته به بافت یا لحظه‌ای یا تداومی هستند (همان: ۷۱). او همچنین فهرستی از افعال لحظه‌ای و تداومی را به صورت ضمیمه در انتهای مقاله خود آورده است (همان: ۹۷-۱۰۰). با توجه به تحلیل جهان‌پناه می‌توان نوع کاربرد فعل معین را در دو مثال زیر تشخیص داد:

۱- دارم می‌افتم.

۲- دارم می‌بافم.

«افتادن» در جمله اول، از نوع افعال لحظه‌ای است، بنابراین، «داشتن» در معنای «در شرف وقوع بودن» را می‌رساند یا در واقع بیانگر نمود «تقریب» است. در جمله دوم، «بافتن» از نوع افعال تداومی است، از این رو، «داشتن» در جمله مزبور مبتین نمود ناقص است. یکی دیگر از نقاط قوت مقاله جهان‌پناه این است که وی به اولین توجهات دست‌نویسان ایرانی به مفهوم «در شرف وقوع بودن» اشاره می‌کند (همان: ۶۸).

۳-۲- خواستن

صورت فعلی «خواستن» سه کاربرد جداگانه دارد که آنها را در جدول شماره ۲ آورده‌ایم:

۱. فعل اصلی	من سیب می‌خواهم.
۲. فعل معین (زمان آینده، فعل بعدی تنها به صورت مصدر مرخّم می‌آید).	فردا به سفر خواهم رفت.
۳. فعل معین (نمود تقریب، فعل بعدی به‌طور کامل صرف می‌شود).	می‌خواستم دیشب از ترس سکته کنم.

جدول ۲. کاربردهای فعل «خواستن»

در اینجا تنها به کاربرد سوم، یعنی استفاده از فعل معین برای بیان نمود تقریب توجه می‌کنیم. حق‌شناس و همکاران (۱۳۸۵: ۸۹) از معدود دست‌نویسان ایرانی هستند که در توضیح موارد استفاده فعل «خواستن»، به کاربرد مزبور اشاره کرده‌اند. بی‌توجهی نویسندگان ایرانی به این کاربرد، احتمالاً به علت متأخر بودن آن است. حق‌شناس و همکاران درباره کاربرد «خواستن» می‌نویسند:

برای بیان کاری که نزدیک است انجام بگیرد استفاده می‌شود؛ نمونه: میز می‌خواهد بیفتد = میز نزدیک است بیفتد، اما هنوز نیفتاده است (همان).

همان‌طور که در جدول شماره ۲ توضیح داده شد، فعل معین «خواستن» با توجه به نقش دستوری خود، به لحاظ صوری تأثیر متفاوتی بر فعل بعدی می‌گذارد. این امر در مورد فعل «معین» داشتن صدق نمی‌کند، و همان‌طور که گفتیم، این معنای فعل اصلی بعد از «داشتن» است که مبین نقش فعل کمکی مزبور است. به عبارت دیگر، وقتی یک فعل معین دارای نقش‌های متفاوتی است، نقش اصلی فعل معین با توجه به بافت صرفی- نحوی و یا معنایی مشخص می‌شود.

۳-۴- نمود آغازی

نمود آغازی شروع یک عمل را نشان می‌دهد. شروع عمل معمولاً ربطی به زمان دستوری ندارد، یعنی این نمود می‌تواند ناظر بر گذشته، حال، یا آینده باشد. دیک^۱ (۱۹۹۷: ۲۴۳-۲۳۶) نمود آغازی را جزء نمودهای مرحله‌ای طبقه‌بندی می‌کند. نمود مرحله‌ای نشان‌دهنده مراحل عمل فعل است و به سرانجام عمل توجهی ندارد (برای توضیحات بیشتر نک. وت^۲، ۲۰۰۷). در ادامه به افعال معینی که برای بیان این نمود از آنها استفاده شده‌است، اشاره می‌کنیم.

۳-۴-۱- گرفتن

از همان قرون اولیه هجری (یعنی آغاز دوره فارسی جدید)، از فعل معین «گرفتن» برای نشان دادن نمود آغازی استفاده شده‌است. مشخصه اصلی کاربرد این فعل معین در متون

1. Dik
2. Vet

مکتوب تا اواخر قرن هفتم هجری این است که بعد از مصدر به کار می‌رفته‌است. این کاربرد هم در زمان گذشته و هم زمان حال قابل مشاهده است:

- ۱- از جانب سجستان نارنج آوردن گرفتند (نظامی عروضی، ۱۳۳۳: ۵۱).
- ۲- خورشیدشاه مطربان استاد بخواند و آموختن گرفت (ارجانی، ۱۳۴۷: ۹/۱).
- ۳- آب را و هر چه در آن موضع یابد، گردانیدن گیرد تا غرقه کند (بکران خراسانی، ۱۳۴۲: ۲۴).
- ۴- ترازو بیاوردند و برکشیدن گرفتند تا هر هزار امروز برکشیده شد (مبارکشاه، ۱۳۴۶: ۱۵۵).

چنان‌که از مثال‌های فوق پیداست، نمود آغازی با فعل «گرفتن» تنها با دو صیغه سوم شخص مفرد و سوم شخص جمع به کار می‌رفته و ناقص است. در زبان فارسی گفتاری امروز نیز مواردی از دستوری‌شدگی فعل «گرفتن» برای نشان دادن نمود آغازی قابل مشاهده است، البته با این تفاوت که فعل «گرفتن» قبل از فعل می‌آید و ناقص نیز نیست و با همه صیغه‌ها کاربرد دارد:

- ۱- بگیرید بخواهید.
 - ۲- گرفتیم بخواهیدیم.
 - ۳- بگیر بنشین.
 - ۴- می‌گیریم همه لباس‌ها را می‌شوریم.
 - ۵- برو آشپزخانه ظرف‌هایت را بگیر بشور.
- محدودیتی که در این ساخت وجود دارد این است که «گرفتن» با افعال تداومی به کار می‌رود. «افتادن» و «تصادف کردن» از افعال لحظه‌ای هستند و به همین علت کاربرد آنها با فعل دستوری‌شده «گرفتن» موجب غیردستوری شدن دو جمله زیر شده‌است:
- ۱- بگیر بیفت.
 - ۲- گرفتیم تصادف کردیم.

۳-۴-۲- برداشتن

از این فعل نیز در مقام فعل معین برای بیان نمود آغازی استفاده می‌شود (مثال‌ها مربوط به نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۹/۱ است):

- ۱- دستش نمی‌شکست اگر برمی‌داشت دو کلمه می‌نوشت.
- ۲- کوب‌خانم می‌گفت: دکترها به اندازه خر هم نمی‌فهمند و بیخود هی برمی‌دارند به بچه‌ام آمپول می‌زنند.

۳-۴-۳- برگشتن

این فعل نیز کاربرد فعل معین برای بیان نمود آغازی را دارد، ولی معمولاً قبل از افعال «حرف زدن» و «گفتن» به کار می‌رود (مثال‌ها متعلق به نجفی، ۱۳۷۸: ۱۵۳/۱ است):

- ۱- رفته بودم اکرم‌خانم را وعده بگیرم، برگشت گفت: می‌خواهید زودتر بیایم کمک؟
گفتم: نه، زحمت نکشید. برگشت که: شما اصلاً زبر و زرنگید.
- ۲- نگفت خودش چه چیزهایی گفت که من برگشتم و این یک کلام حرف را زدم؟

۳-۴-۴- ایستادن

در متون قدیم فارسی، حداقل تا قرن هفتم هجری، گاهی از «ایستادن» برای بیان نمود شروعی استفاده شده است:
شیخ با سر سماع شد و نعره فرازدن ایستاد (میهنی، ۱۳۸۸: ۱۴۰).

۴- نتیجه‌گیری

در این مقاله به کاربرد افعال معین برای نمایش نمودهای مختلف توجه کردیم. داده‌های مقاله مبین آن‌اند که معمولاً افعال معین نقش‌های دستوری چندگانه‌ای را بر عهده دارند و تشخیص این نقش‌های مختلف دستوری (در اینجا نمودی) با توجه به بافت صرفی- نحوی و معنایی ممکن است؛ یعنی این بافت است که نقش افعال معین را مشخص می‌کند. نکته مهم دیگر این است که وجود یک فعل معین با نقش نمودی مشخص باعث نمی‌شود که فعل معین دیگری با همان نقش در زبان به وجود نیاید. به عبارت دیگر، لایه‌بندی، یا وجود چند صورت با نقش واحد دستوری، از خصوصیات مهم در دستور یک زبان است.

پی‌نوشت

۱- با توجه به رویکرد دستوری‌شدگی، همکرد فعل مرکب را نیز می‌توان فعل معین دانست که از رهگذر دستوری‌شدگی به وجود آمده‌است (نک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۷ و جهان‌پناه، ۱۳۸۰).

۲- مقوله نمودی دیگری که شباهت زیادی به تقریب دارد، مقوله نمودی اجتنابی (avertive) نام دارد. این نمود ناظر بر عملی است که در شرف وقوع بوده، اما اتفاق نیفتاده‌است. یعنی این نمود فقط با زمان گذشته در ارتباط است، ولی - همان‌طور که گفتیم- در نمود تقریب، زمان نقشی ندارد. به عبارت دیگر، تقریب یک نمود خالص است. شباهت دیگر مقوله اجتنابی با تقریب در افعال معینی است که برای بیان این دو مفهوم به کار می‌روند. با توجه به شواهد موجود در زبان‌های جهان، کوتوا بر آن است که فعل‌هایی با معنای خاص تحت تأثیر معین‌شدگی قرار می‌گیرند و برای بیان مقوله اجتنابی به کار می‌روند. در بین این مفاهیم وی به فعل‌هایی با معنی «خواستن» و «داشتن» نیز اشاره کرده است (کوتوا، ۲۰۰۱: ۸۶). وقوع نمود اجتنابی را می‌توانیم در زبان‌هایی مثل روسی، بلغاری، گونی‌یاندی (Goonyyandi)، و صربی - کرواتی مشاهده کنیم (همان: ۹۱-۸۷).

منابع

- ارْجانی، فرامرزن خدادادبن عبدالله الکاتب (۱۳۴۷)، *سمک عیار*، با مقدمه و تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۵)، *دستور زبان فارسی ۲*، تهران: فاطمی.
- بکران خراسانی، محمدبن نجیب (۱۳۴۲)، *جهان‌نامه*، به کوشش محمدمامین ریاحی، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.
- جهان‌پناه تهرانی، سیمین‌دخت (۱۳۶۳)، «فعل‌های لحظه‌ای و تداومی»، *مجله زبان‌شناسی*، سال اول، شماره ۲، صص ۱۰۰-۶۴.
- _____ (۱۳۸۰)، «ضمیر متصل «ش» و «داشتن»، دو گرایش تازه در فارسی گفتاری امروز تهران» *مجله زبان‌شناسی*، شماره ۳۱، صص ۴۲-۱۹.
- حق‌شناس، علی‌محمد و همکاران (۱۳۸۵)، *دستور زبان فارسی*، ویژه دوره‌های کاردانی و کارشناسی پیوسته و ناپیوسته زبان و ادبیات فارسی. تهران: وزارت آموزش و پرورش.

خانلری، پرویز (۱۳۷۴)، *تاریخ زبان فارسی*، سه جلد، تهران: سیمرغ.
 شریعت، محمدجواد (۱۳۷۰)، *دستور زبان فارسی*، تهران: انتشارات اساطیر.
 قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳)، «گذشته نقلی و بعید متعدی در سعدی و شباهت آنها با برخی از
 گویش‌های ایرانی نو»، ترجمه میترا فریدی، *گوش‌شناسی*، ضمیمه نامه فرهنگستان، شماره
 ۲، صص ۶۵-۵۴.

قریب، عبدالعظیم و همکاران (۱۳۷۳)، *دستور زبان فارسی (پنج استاد)*، به کوشش امیراشرف
 الکتابی، تهران: جهان دانش.

لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، *دستور زبان فارسی معاصر*، ترجمه مهستی بحرینی، توضیحات و حواشی
 هرمز میلانیان، تهران: هرمس با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
 مبارکشاه، محمدین منصورین سعید (۱۳۴۶)، *آداب الحرب و الشجاعة*، به تصحیح و اهتمام احمد
 سهیلی خوانساری، [بی‌جا]، اقبال و شرکاء.

میهنی، محمدین منورین ابی‌سعدین ابی‌طاهرین ابی‌سعید (۱۳۸۸)، *اسرار التوحید فی مقامات
 الشیخ ابی‌سعید*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
 نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، *فرهنگ فارسی عامیانه*، دو جلد، تهران: نیلوفر.

نظامی عروضی سمرقندی (۱۳۳۳)، *چهار مقاله*، به تصحیح محمد معین، تهران: کتابفروشی زوار.
 نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۷)، «بررسی فرایند دستوری‌شدگی در فارسی جدید»، *دستور،
 ویژه‌نامه نامه فرهنگستان*، شماره ۴، صص ۲۴-۳.

_____ (۱۳۸۹)، «چگونگی شناسایی موارد دستوری‌شدگی»، *مجله پژوهش‌های زبان و
 ادبیات تطبیقی*، شماره ۲: صص ۱۶۵-۱۴۹.

Benveniste, Émile (1968), "Mutations of linguistic categories", In: Lehmann,
 Winfred P. & Malkiel, Yakov (eds.) *Directions for historical linguistics:
 A symposium*. Austin: University of Texas Press, pp 85-94.

Comrie, Bernard (1976), *Aspect*, Cambridge: Cambridge University Press.

_____ (1985), *Tense*, Cambridge: Cambridge University Press.

Dehghan, Iraj (1972), "Dâstan as an auxiliary in contemporary Persian"
Archiv Orientální, 40, pp 198-205.

Dik, S.C. (1997), *The theory of Functional Grammar. Part 1: The Structure
 of the Clause*. (ed. K. Hengeveld). Berlin/New York: Mouton de Gruyter.

Heine, Bernd (1992), "Grammaticalization chains", *Studies in Language*
 16,2: pp 68-335.

_____ (1993), *Auxiliaries, cognitive forces, and grammaticalization*.
 New York: Oxford University Press.

- _____ (1994) "Grammaticalization as an explanatory Parameter", In Paglicua, pp 87-255.
- Heine, Bernd, Tom Guldemann, Christa Kilian-Hatz, Donald A. Lessau, Heinz Roberg, Mathias Schladt, and Thomas Stolz, (1993), Conceptual shift. A lexicon of grammaticalization processes in African languages. *Afrikanistische Arbeitspapiere (AAP, Cologne)* pp 5-34.
- Heine, Bernd & Tania Kuteva (2005), *Language contact and grammatical change*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Holt, J. (1943), Etudes d'aspect. *Acta Jutlandica* 15.2.
- Hopper P. J. & Traugott E. C. (2003), *Grammaticalization*, 2nd edn, Cambridge: Cambridge University Press.
- Jackendoff, R. S. (1983), *Semantics and cognition*, Cambridge, MA: MIT Press.
- König, Ekkehard 1985. Where do concessives come from? On the development of concessive connectives. In: J. Fisiak (ed.), pp 82-263.
- Kuteva, Tania (2001), *Auxiliation: An enquiry into the nature of grammaticalization*, Oxford: Oxford University Press.
- Lazard, Gilbert (1957), *Grammaire du Persan Contemporain*, Paris: C. Klincksieck.
- Perry, John R. (2005), *A Tajik Persian reference grammar*. Leiden, Boston: Brill.
- Romaine, Suzanne (1999), The grammaticalization of the proximative in Tok Pisin, *Language* 75, 2: pp 46-322.
- Timberlake, Alan (2007), «Aspect, tense, mood», in: Timothy Shopen(ed.). *Language typology and syntactic description*, Vol III: Grammatical categories and the lexicon. Second edition, pp 280-333 .
- Vet, Co (2007), «The descriptive inadequacy of Reichenbach's tense system: A new proposal», In: Louis De Saussure et al. (ed.), *Tense, Mood, and Aspect. Theoretical and descriptive issues*, Cahiers Chronos 17, Amsterdam & New York: Rodolpi, pp 7-26.